

# چرا می خندی؟ چرا نمی خندی؟

رفتارشناسی خنده در محافل هنری ما

چاپ شده در: ضمیمه "آخر هفته" روزنامه شرق به سردبیری علی میرفتاح

زمان انتشار: تیر ماه ۱۳۸۶

دوستم هیوا مسیح در جایی گفته: «مردم وقتی می خندند، خوب می شنوند». اما به نظر می رسد در رفتارشناسی «ایرونی» که در این صفحه، هر هفته آن را در نقطه مقابل اصالت های گام شده «ایرانی» به کار می برم و مقصودم عارضه های عمومی جاری در رفتارهای دور و برمان است، تکلیف آدم ها با خنده و خندیدن به ویژه در مواجهه با آثار هنری روشن نیست. در گوشه ای از این رفتارهای ایرونی، همه دیده ایم که به طور تاریخی، از حضور آدم های شوخ و طنز در جمع های خانوادگی و دوستانه استقبال می شود و بعد، به محض رفتن این فرد از جمع، از او با لفظ «دلچک» یاد می کنند و پشت سرش می گویند که مرد گنده خجالت نمی کشد این قدر لوده است و بذله می گوید! از همین جا می توان دید که جماعت ایرونی تکلیف خود را با خنده نمی داند. از سویی به آن نیازمند است و از امکان فراهم شدن بساط خنده، استقبال می کند؛ اما در عین حال و از سویی دیگر، انگار آن را کسر شأن می داند و نوعی ابتذال و سخافت برایش قائل می شود و از خندیدن خود، حتی به شرمندگی می افتد!

همواره این تجربه را داشته ام که در تالارهای اجرای تئاتر و در اجراهای ویژه هنرمندان، جایی که تماشاگران حاضر، کارگردان ها و موزیسین ها و نویسندگان و غیره هستند، همه تلاش جدی می کنند که نخندند! تئاتر حتی در عمیق ترین متون دراماتیک، گاه با رگه های طنز همراه است و از تراژدی های یونان باستان تا شکسپیر تا ادوارد آلبی و بکت و بقیه مدرن ها و هر متن جدی دیگر، تقریباً نمی شود نمونه ای یافت که به طور مطلق، تهی از طنز و بی بهره از اشارات کنایی و مطایبه آمیز باشد. ولی بابت همان نگرانی «روشن فکر تلقی نشدن»، دوستان هنرمند در اجراهای مورد اشاره، معمولاً نمی خندند یا گاه به ندرت به لبخندی کج و نخودی بسنده می کنند تا از شأن و وزن شان کاسته نشود. بارها در این گونه اجراها، عمداً در رویارویی با هر دیالوگ یا کنش یا موقعیت شوخ آن نمایش، به صدای بلند و با قهقهه می زنم زیر خنده. گاه یکی دو نفری بر می گردند و نگاهی می کنند که این بیچاره کمدی ندیده را ببینند و اگر بشناسند، بیشتر

متعجب می شوند که چرا این طور خنده های آماتوری و غیرروشنفکرانه از او سر می زند! اما بعدتر که با سماجت، خنده های بلند را ادامه می دهم، گاه حتی یخ همین دوستان هم می شکنند و در اواخر کار، حین خندیدن روی پای خودشان هم می زنند!

شنیده ام و گاهی هم دیده ام که هنگام اجرای ترانه های هجوآمیز و پست مدرنیستی محسن نامجو، اگر کسی با دقت درست در وجوه هجویه ای اشعار گاه ضدرمانتیک، ضدسیاسی و ضدروانشناختی خودآگاهانه او بخندد، با اخم و عصبانیت بقیه مواجه می شود. در حالی که در این موقعیت به خصوص، آن کس که نمی خندد، به روشنی متوجه این کیفیت جذاب آهنگ ها نشده و قاعدتاً هنوز گیج است که «از هستی خوردن» یا «از سه راه آذری گذر» کجایش جدی و عمیق و نغز و پرمعناست که بسیاری، موسیقی نامجو را جدی می گیرند. اگر این دوست فرضی که در اکثریت هم هست، به ماهیت این گونه اشعار خواننده پی می برد، درست برعکس واکنش متعارف و ضدخننده فعلی، می توانست بخندد و لحن هجوآلود کار را در عکس العملش پاسخ گوید.

اما افتادن از آن سوی بام، زمانی روی می دهد که می بینیم مردم به هر رفتار و شرایط بی نمکی هم می خندند و روده بر می شوند و هیچ کاری هم به جذاب بودن یا نبودن آن چه پیش رویشان است، ندارند. فروش فیلم «اخراجی ها» در نوروز امسال و موفقیت های مشابه شبه کمدی های بی ظرافت و بی مزه ای مثل «مهمان»، «سوغات فرنگ»، «شام عروسی»، «بله برون»، «شاخه گلی برای عروس» و غیره، نمونه ی بسیار آشکار همین ماجراست. طبعاً نمی خواهم وارد بحث شناخت ابزار کمدی و اوضاع فرهنگی و غیره بشوم. تأکیدم بر این است که به نظر می رسد در این گونه موارد، مردم به شکلی سوررئال، وضع و حالی مشابه آن مصرف کننده های برخی مخدرهای خاص پیدا می کنند که با «تریپ خنده گرفتن» به شکلی حسی و کم و بیش خودخواسته، پس از مصرف، سه ساعت می خندند یا برعکس، با تریپ گریه گرفتن، تا

سرحد خشکیدن چشمه غدد اشکی شان، گریه سر می دهند و دست خودشان هم نیست. امسال نمونه عالی این رویکرد «بیهوده خندیدن» را زمانی تجربه کردم که در یک اکران ویژه فیلم «روز سوم» در اردیبهشت ماه، یعنی زمانی که مردم در بحبوحه عادت مرضیه خندیدن سر «شیمیایی زدن» اکبر عبدی و جمیع بی نمک های سطحی دیگر فیلم «اخراجی ها» بودند، تماشاگری که با ده پانزده سر عائله به سالن سینما آمده بود و حتماً از کارکنان جزء سازمان صاحب فیلم و برپاکننده آن جلسه نمایش بود، از دقیقه ۱۰ فیلم به بعد، مدام می پرسید «پس چرا خنده نداره؟! آن حس «تریپ خنده گرفتن» آن قدر مستولی شده بود که طرف با دیدن فضای جنگ و جبهه و خاکریز، به دلیل سابقه اخیر «اخراجی ها»، مثل موجودی که شرطی شده باشد، تصور می کرد قرار است بخندد و با دیدن درام نسبتاً خوش تعلیق فیلم حسین لطیفی، نمی توانست طور دیگری سرگرم شدن را بپذیرد!

تماشاگر در این شرایط، مثل آدمی قلقلکی است که چون دوست دارد شهرت قلقلکی بودن شدید و عجیبش حفظ شود، به محض رد شدن یک نفر از ده بیست متری اش، به محض این که انگشتان دست طرف در هوا و رو به او باشد، ریشه می رود و حتی از خیال قلقلک هم خنده سر می دهد. اما صاحب جدی و بی خنده و عبوس آن نگاه دیگر، در نقطه مقابل، مانند کسی است که نه تنها قلقلکی نیست، بلکه انگار خون و پوست و گوشت و حس ندارد و تماس طولانی دستان فرد قلقلک دهنده را اصلاً حس و لمس نمی کند تا احیاناً بخواهد بخندد!

در شکاف میان این دو رفتار افراطی و تفریطی، بسیاری نکته اجتماعی و روانشناختی نهفته است. در نمونه ای بسیار خاص و غریب، وقتی با حمید داوودی گپ می زدیم که چرا مردم حین تماشای فیلم پرزحمت و هنوز مهجورمانده او یعنی «تقاطع»، در نقطه مهمی از روند درام می خندند، به نتایج عجیبی درباب رفتار عمومی و واکنشی جامعه و زمانه مان می رسیدیم: جایی از فیلم، وقتی در بیمارستان به یک

پدر (بیژن امکانیان) خبر می دهند که دختر دبیرستانی معتاد و تازه خودکشی کرده اش را نجات داده اند اما متأسفانه «چنین» را نتوانسته اند کاری بکنند، پدر در موقعیتی غافلگیرانه و از راهی فرعی، تازه می فهمد که دخترک باردار هم بوده! ولی تماشاگر وسط این موقعیت به شدت دراماتیک، خنده ای سر می دهد که البته از جنس هیستریک و عصبی است. این خنده ای است برای پس زدن نگرانی های ذهن در اثر مواجهه با آن موقعیت در فیلم. کسی که می خندد، به شکلی ناخودآگاه و در ضمیر خود، دارد خیال خودش را راحت می کند که من یکی امکان ندارد در موقعیت مشابهی قرار بگیرم. با خنده در واقع دارد به خودش می گوید دختر من که ممکن نیست یک وقتی در این وضع باشد، پسر من که اصلاً و به هیچ وجه چنین گندی بالا نمی آورد، در فامیل و اطراف ما که مطلقاً و هرگز چنین مسئله و مسائلی نبوده و نیست و ... در حقیقت، خنده به ابزاری برای فرافکنی بدل می شود و آدم ها می خواهند با خندیدن، احتمال تعمیم پذیری آن موقعیت تلخ و غافلگیرکننده را از بین ببرند!

از این مثال ها و از ده ها نمونه دیگر که من یا شما دیده ایم و در ذهن داریم، به راحتی می شود دریافت که خندیدن ها و نخندیدن های بی دلیل ایرونی، با حواشی کاذب و نگرانی های پیرامونی که هیچ ربطی به اصل واقعه و خنده آور بودن یا نبودنش ندارد، خود زمینه ای اساسی و رفتارشناسانه برای بررسی روان عمومی این دوره و این جامعه، به دست می دهد.